

## باسمه تعالی

# ریشه‌یابی بحران وال استریت

سخنرانی دکتر درخشان<sup>۱</sup>

در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

جناب آقای دکتر خرمشاد سؤالات بسیار سنجیده و مهمی را مطرح فرمودند که نشان‌دهنده عمق تأمل و دقت نظر ایشان در این مسئله است. ترتیب و مسیر طرح سؤالات نیز آموزنده است. به نظر بنده پاسخ به این سؤالات توسط صاحب‌نظران اقتصادی و علوم سیاسی باعث گردآوری مجموعه‌ای بسیار مفید در باب بحران وال استریت خواهد شد.

هم‌اکنون ناظر بحران وال استریت هستیم که ریشه آن را باید در بحران اعتباری و مالی و سپس بحران اقتصادی 2008 میلادی جستجو کرد. ریشه این بحران اعتباری به سازوکار و مبانی نظام سرمایه‌داری برمی‌گردد. شاید بتوان گفت که ریشه‌های بحران اعتباری و مالی 2008، ده سال در حال شکل‌گیری بود، بدین معنا که از سال 2000 میلادی و حتی کمی قبل‌تر از آن زمینه‌های آن ایجاد شد و برخی اقتصاددانان مستقل به خطرات شکل‌گیری این بحران، اشاره کرده بودند.<sup>۲</sup> بحران در بازار مسکن آمریکا شکل گرفت و نهادهای مالی در به وجود آمدن آن، نقش بسیار زیادی داشتند، زیرا که شبکه بانکی، این فرصت را یافت که

---

<sup>۱</sup> دانشیار اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی و ریاست مرکز تحقیقات اقتصادی دانشگاه، بنیان‌گذار دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه‌السلام و ریاست این دانشکده به مدت 7 سال، از اعضای اصلی در تأسیس رشته اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس و صاحب‌نام در حوزه‌های اقتصادسنجی، اقتصاد اسلامی، اقتصاد انرژی، نظامهای اقتصادی، تاریخ عقاید اقتصادی و صاحب تألیفات متعدد که دانشگاه‌های امام صادق علیه‌السلام، تربیت مدرس و تهران سال‌ها از تدریس و کتب ایشان استفاده کرده‌اند.

2. کتابی با عنوان «ماهیت و علل بحران سال 2008 میلادی» در این باره توسط دکتر درخشان نوشته شده است که چند ماه پس از سپتامبر 2008 به چاپ رسید.

اعتبارات گسترده‌ای را در اختیار خریداران مسکن قرار دهد، خریدارانی که به لحاظ مالی ضعیف و به لحاظ اعتباری پرخطر بودند. لازمه این کار، مقررات‌زدایی و ایجاد فضایی بازتر بود و اعطای این وام‌ها، از نوآوری‌های مالی محسوب می‌شد که پیش از آن سابقه نداشت.

بنابراین پیشرفت در دانش مالی به صورت «ایجاد ریسک و توزیع آن»<sup>\*</sup>، فضای مناسبی به وجود آورد و بانک‌ها توانستند در سطح گسترده، وام‌هایی اعطا کنند که به وام‌های پرخطر معروف شد. افرادی که قبلاً صلاحیت دریافت این وام‌ها را نداشتند، در سایه این نوآوری‌های مالی، این امکان را یافتند که از چنین وام‌هایی بهره‌مند شوند. این وام‌ها به اصطلاح اوراق‌سازی شد<sup>۱</sup> بدین معنی که اوراق بهادار بر روی این وام‌ها تعریف شد و این وام‌ها در حجم‌های بزرگ معامله شد و با به‌کارگیری روش‌های نوین مالی، این امکان فراهم شد که ریسک نکول این وام‌ها معامله شود.

با این که این امر یک پیشرفت مالی بود، اما خطرات بسیاری هم به دنبال داشت. در واقع، در عین حال که رشد‌آفرین بود، خطرآفرین هم بود. شکی نیست که پیشرفت مهمی در دانش مالی اتفاق افتاد. معامله ریسک و خرید و فروش آن، در معاملات مالی قطعاً پیشرفت علمی محسوب می‌شود، اما خطرات بزرگی نیز به همراه داشت. علاوه بر آن، ابزارهای نوین مالی - که اصطلاحاً مشتقات یا دریوتیوز<sup>۲</sup> نامیده می‌شود - همچون آتی‌ها و اختیارات و معاوضات<sup>۳</sup>، بر روی اوراق بهاداری که مرتبط با وام‌های رهنی بود تعریف شد. می‌توان مشتقات را مرز دانش مالی در بازارهای کاغذی تعریف کرد که عمدتاً برای پوشش دادن ریسک و همچنین سفته‌بازی انجام می‌شود و استراتژی‌هایی طراحی می‌شود که می‌تواند بسیار سودآور و در عین حال خطرناک باشد و در این مورد خاص، در بازار وام‌های رهنی آمریکا بسیار سودآور بود، به طوری که بانک‌ها و نهادهای مالی سراسر جهان، اوراق بهاداری را که بر روی وام‌های مسکن آمریکا تعریف شده بود، خرید و فروش می‌کردند و این کار، سودهای

---

\* Creating and Distributing Risk

1. Securitization

2 . Derivatives

<sup>3</sup> Futures, Options and Swaps

عظیمی به همراه داشت. می‌توان گفت که هیچ سازمان بزرگ مالی در دنیا نبود که قسمتی از این اوراق در سبد مالی آن نباشد.

با بالا گرفتن این جریان، برخی اقتصاددانان مستقل هشدار دادند که جهان در معرض خطر بزرگ سقوط مالی است و معاملات این اوراق بهادار به صورتی که انجام می‌شود، دنیا را تهدید می‌کند. این اختارها در سال 2005 قوت گرفت و حتی در مواردی، این‌گونه اختارها از سوی برخی مسئولان نهادهای بزرگ مالی آمریکا هم بود، ولی سودآوری و طمع‌ورزی و کسب درآمدهای حاصل از معاملات این اوراق بهادار، چنان انگیزه‌ای ایجاد کرده بود که هیچ‌کس به این هشدارها توجهی نمی‌کرد.

حتی برخی اقتصاددانان مستقل اعلام کردند که بزرگ‌ترین حباب نظام سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری و ترکیدن است و بر این باور بودند که ترکیدن این حباب، نه‌تنها آمریکا بلکه جهان سرمایه‌داری و کشورهای صنعتی را دچار بحران جدی خواهد کرد. این اختارها حتی به رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جورج بوش، هم ابلاغ شد و در سال 2006 خاطر نشان کردند که اگر کاخ سفید وارد نشود و در معاملات وام‌های رهنی در بازار مسکن کنترل و نظارت نداشته باشد، فرایند مقررات‌زدایی و باز گذاشتن دست این نهادهای مالی، منجر به سقوط مالی در آمریکا می‌شود که به سرعت به سایر بازارهای مالی سرایت خواهد کرد و خطرات فراوانی به دنبال خواهد داشت. پاسخ بوش، به گونه‌ای بود که ناتوانی نظام کارشناسی آمریکا را در مقابله با نظام سیاسی این کشور به‌خوبی نشان می‌داد. جرج بوش در 19 ژانویه سال 2006 در جواب این هشدارها چنین می‌گوید: «اگر قیمت مسکن خیلی گران شود مردم اقدام به خرید مسکن نخواهند کرد و همین امر موجب می‌شود که مردم عادات مصرفی خود را تغییر دهند ... بگذارید بازار کار خودش را به درستی انجام دهد. من اطمینان دارم این نوع سؤالاتی که شما مطرح می‌کنید همواره در تاریخ ساخت و ساز مسکن وجود داشته است ... [به هر

حال] این دقیقاً سازوکار بازار است. اقتصادها باید دوره‌های رشد و رکود خود را داشته باشند.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که سطح دانش و دستگاه کارشناسی کاخ سفید تا چه حد نازل و سبک است که نشان‌دهنده ناآگاهی مشاوران اقتصادی ریاست جمهوری آمریکاست. چنین موضع‌گیری خوشبینانه در سال 2006 به سرعت تبدیل به بحران بزرگ سپتامبر 2008 شد. به هر حال، دلیل اصلی که منجر به شعله‌ور شدن آتش بحران وال‌استریت شد، مربوط به ترکیدن حباب مسکن و سوء استفاده‌های عظیم نهادهای بزرگ مالی در آمریکا بود.

اکنون که سخن از ناآگاهی و درک نادرست گروه مشاوران اقتصادی رئیس جمهور آمریکا و لذا موضع‌گیریهای نابخردانه رئیس جمهوری آمریکا به میان آمد شایسته است صحت این مطلب را درخصوص رئیس جمهور فعلی آمریکا یعنی اوباما نیز بیان کنیم. می‌دانیم که سازمان معروف رتبه‌بندی آمریکا، به نام موسسه «اس اند پی» (S&P)<sup>۲</sup> که به عقیده برخی، مهم‌ترین نهاد اعتبارسنجی شرکتها و دولتها در جهان است، با دلایل اقتصادی و منطقی نشان داد که برای بحران بدهی‌های آمریکا، راهکاری در کوتاه‌مدت و میان‌مدت وجود ندارد. به عبارت دیگر، استدلال این نهاد مالی این بود که اولاً دولت آمریکا برنامه روشنی برای مقابله با این بدهی ندارد. ثانیاً، اختلاف بین دولتمردان آمریکا به قدری است که نمی‌توانند درخصوص برنامه یکپارچه در کاهش بدهی‌ها به توافق برسند و ثالثاً بحران بدهی‌های دولتی آمریکا فزاینده بوده و تا ده سال آینده از حدود پانزده تریلیون دلار فعلی، به بیست و یک تریلیون دلار خواهد رسید و هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد که حاکی از توان مقابله جدی آمریکا با این مشکل باشد.

ذکر این نکته ضروری است که بدهی‌های آمریکا همیشه وجود داشته است، یعنی کسر بودجه در آمریکا، پدیده جدیدی تلقی نمی‌شود. آمریکا همواره بیش از آنچه تولید می‌کند،

---

<sup>1</sup> If houses get too expensive, people will stop buying them, which will cause people to adjust their spending habits ... Let the market function properly. I guarantee that your kind of questions has been asked throughout the history of home building ... that's just the way it works. Economies should cycle.

<sup>2</sup> Standard and Poor's

مصرف می‌کند و در واقع اقتصاد مصرف‌زده‌ای دارد و لذا حجم بدهی این کشور همواره فزاینده بوده است. میزان کسر بودجه آمریکا در سال 2003، سالیانه به پانصد میلیارد دلار می‌رسید که از کل درآمد ملی کشور ما هم بیشتر است. در سال 2008، این میزان به یک تریلیون دلار یعنی هزار میلیارد دلار رسید و در سال 2009، دو برابر شد و نزدیک به دو تریلیون رسید. اکنون کل بدهی‌های انباشتی آمریکا چیزی نزدیک به پانزده تریلیون است یعنی تقریباً معادل 98 درصد کل تولید ناخالص آمریکا، کسر بودجه انباشتی این کشور است و این، نشان می‌دهد که جهان با کشور بدهکاری مواجه است. حتی پیش‌بینی موسسه «اس اند پی» این بود که اگر آمریکا موفق شود با سیاست‌های کنترل بودجه و مدیریت آن، سقف بدهی‌ها را کنترل کند، در سال 2022 هنوز بیست تریلیون دلار بدهی خواهد داشت.

بدین ترتیب، موسسه «اس اند پی»، رتبه اعتباری آمریکا را در رتبه‌بندی جهانی در روز جمعه 5 اوت 2011 (14 مرداد ماه 1390) یک درجه تنزل داد و این کار، نقطه عطفی در نشان دادن اقتدار پوشالی آمریکا بود و برای نظام آمریکا، یک شوک بزرگ به حساب می‌آمد. نکته مهم این است که اوباما پس از این جریان، در سخنرانی خود در روز دوشنبه 8 اوت 2011 (17 مرداد) به علت عصبانیت شدید از این واقعه، بدون اینکه حتی نامی از موسسه «اس اند پی» به میان آورد چنین گفت: «مهم نیست برخی سازمان‌ها چه بگویند. ما همواره یک کشور AAA<sup>+</sup> بوده و خواهیم بود»<sup>1</sup>. یعنی رئیس‌جمهور آمریکا که همیشه از احترام به نظام کارشناسی سخن می‌گوید و عنوان می‌کند که تصمیمات باید مبتنی بر نظام کارشناسی باشد، وقتی که صحبت از منافع سیاسی به میان می‌آید و این احتمال می‌رود که این منافع با یک ارزیابی کارشناسی به خطر بیفتد، موضع‌گیری او کاملاً متفاوت خواهد بود.

### سیاست آمریکا در مقابله با بحران:

یکی از سؤالاتی که مطرح می‌شود این است که آمریکا چه سیاست‌هایی را برای مقابله با این بحران، اتخاذ کرده و خواهد کرد. بدیهی است که میزان کسر بودجه آمریکا باید کاهش یابد. از این رو لازم است هزینه‌های دولت پایین بیاید و مالیات‌ها افزایش پیدا کند. اگر آمریکا بخواهد

---

<sup>1</sup> No matter what some agency may say, we have always been and will be a triple-A country.

هزینه‌ها را در مقیاس‌های بزرگ کاهش دهد، رکود اقتصادی ایجاد خواهد شد. به عبارت دیگر این امر، باعث کاهش مصرف خواهد شد و با توجه به اینکه اقتصاد آمریکا یک اقتصاد مصرفی است، شرط لازم برای خروج از بحران اقتصادی این است که باید اعتماد مصرف‌کنندگان بالا برود که اکنون در نازل‌ترین سطح خود قرار دارد. سه سال بحران مالی و اقتصادی، نگرانی از بیکاری بیشتر، کم‌شدن درآمدها، افت سطح زندگی، همه در کاهش این اعتماد مؤثر بوده است. بنابراین، سیاست کاهش مصرف، مطلقاً نخواهد توانست بحران را حل کند. بالا بردن مالیات‌ها نیز مشکل را حل نخواهد کرد زیرا این افزایش مالیات، فشار بر طبقه متوسط و فقیر خواهد بود که اکنون در شرایط نامساعدی به سر می‌برند، نه فشار بر طبقات مرفه و سرمایه‌دار. در واقع طبقه مرفه می‌گویند اگر از ما مالیات بگیرید، سطح سرمایه‌گذاری‌ها کاهش خواهد یافت و خروج از بحران امکان‌پذیر نخواهد بود. حتی معتقدند که برای سرمایه‌گذاری، نیاز به بخشودگی مالیاتی نیز دارند. این، به معنای بن‌بست در حل این بحران است.

راه‌حلی که آمریکا برای مقابله با بدهی‌های خود در پیش گرفته است، از یک سو افزایش فشار بر طبقات متوسط و محروم است زیرا اقتضای نظام سرمایه‌داری این است که نباید بر طبقات سرمایه‌دار و بر سرمایه‌گذاران فشار آورد چون موتور محرک نظام سرمایه‌داری هستند و از سوی دیگر افزایش بدهی و به نوعی استقراض بیشتر است. مانند شخص بدهکاری که برای پرداخت بدهی‌های قبلی خود، پول قرض می‌کند و بدهی‌هایش را افزایش می‌دهد. آمریکا عمدتاً از طریق فروش اوراق قرضه دولتی، کسری بودجه خود را جبران می‌کند و چین یکی از خریداران اصلی این اوراق قرضه است. بنابراین، تحولات بزرگی در روابط بین‌الملل در شرف تکوین است. اکنون همه چشم‌ها به آسیا و چین دوخته شده است.

جنبش وال استریت عکس‌العمل اجتماعی طبقات محروم و متوسط به سه سال فشار اقتصادی در آمریکا است. به هر حال، اتفاقات کنونی، اتفاقات مهمی است، اما نباید گمان کرد که [به‌زودی] نظام سیاسی و اقتصادی آمریکا به زانو در می‌آید. این جریان، صرفاً پیامدهای فراوانی به دنبال خواهد داشت. بسیار مهم است که توده‌های مردم آمریکا در مورد اقتدار نظام

اقتصادی و نظام سیاسی شان دچار تردید شده‌اند و با آن سطح گسترده از تبلیغات رسانه‌ای، به تردید افتاده‌اند. شکستی که آمریکا در سیاست‌های داخلی خود به آن دچار شده، به مراتب از شکست در جبهه‌های خارجی برای این کشور دردناک‌تر است. علاوه بر شکست در عراق و افغانستان، آخرین نمونه شکست سیاست خارجی آمریکا، موافقت اخیر صد و هفت کشور دنیا برای عضویت فلسطین در یونسکو بود. آمریکا که همیشه شعار احترام به افکار عمومی سر می‌دهد و مدعی دموکراسی است، به دیدگاه این صد و هفت کشور، بی‌احترامی کامل کرده است و چون مخالف رأی و نظر او عمل کرده‌اند، تهدید نموده که سهمیه‌ای را که باید به این سازمان بپردازد، نخواهد پرداخت! یعنی بدون اینکه استدلال درست و منطقی داشته باشد، با قدرت مالی خود تهدید می‌کند و این هم ناشی از همان بینش سرمایه‌داری است.

البته مردم آمریکا نمی‌توانند برای اعتراض به مدت طولانی به خیابان‌ها بیایند و لذا این جنبش موسوم به اشغال وال استریت پس از مدتی خاتمه می‌یابد، اما به صورت‌های دیگری متظاهر خواهد شد و همان‌گونه که در خلال صحبت‌های قبلی اشاره شده سازمان‌یافته می‌شود. در این زمان، صحبت از مدیریت این حرکت سازمان‌یافته پیش می‌آید که جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با طرح نکات و تحلیل‌های کلیدی در فساد ذاتی نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نقش مهمی در روابط بین‌الملل ایفا کند.

در همین راستا، در روابط بین‌الملل نیز تغییراتی رخ خواهد داد. به هر حال تنش بین آمریکا و چین وجود دارد که قبلاً بین آمریکا و ژاپن بود. آمریکا در چند نوبت به ژاپن فشار آورد و این کشور را مجبور کرد تا نرخ دلار و ین را به نفع تجارت خارجی آمریکا و به ضرر خود، تغییر دهد. استدلال آنها این بود که حجم صادرات ژاپن، برای آمریکا مسئله‌ساز شده است و ژاپن بلافاصله تمکین کرد. حال سؤال این است که آیا چین هم در مقابل آمریکا تمکین می‌کند و اگر این کار را انجام دهد، در مقابل چه امتیازی از آمریکا خواهد گرفت؟

نکته دیگری که ذکر آن ضروری است این که برخی نظام سرمایه‌داری را مترادف نظام بازار می‌دانند. شکی نیست که نظام سرمایه‌داری بر بازار آزاد متکی است. از دیرزمانی که تاریخ به یاد دارد بازار جزئی از زندگی انسان و تمدن انسانی بوده است و نمی‌توان تصور کرد

که جوامع انسانی وجود داشته باشد اما بازاری نباشد. نظام کمونیستی شوروی در مقطع کوتاهی، بازار را حذف کرد و با شکست جدی مواجه شد و بلافاصله بازار را با محدودیت‌های خاص نظام سوسیالیستی فعال نمود. اما باید توجه کرد که بازار مترادف نظام سرمایه‌داری نیست. برخی اقتصاددانان در داخل کشور از روی ناآگاهی یا آگاهی مغرضانه، سعی می‌کنند نظام سرمایه‌داری را مترادف با نظام بازار بگیرند. اگر در این امر موفق شوند و همچنین اگر بتوانند سرمایه‌داری را اصطلاحی معرفی کنند که سوسیالیست‌ها آن را درست کرده‌اند، آنگاه اقتصاد اسلامی در معرض خطر قرار می‌گیرد. برای توضیح این مسئله می‌گوییم که بازار در واقع نهاد است نه نظام، اما «بازار آزاد» یک نظام اقتصادی است که لازمه نظام سرمایه‌داری است. بازار در هر نظامی، ویژگی‌های خاص خود را متناسب با مبنا و هدف آن نظام دارا خواهد بود. بازار در نظام اسلامی از بازار در نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری متفاوت خواهد بود. بنابراین استفاده از اصطلاح «نظام بازار» به جای نظام سرمایه‌داری، تهدیدی علیه نظام اقتصاد اسلامی است زیرا اگر این اتفاق روی دهد و نظام بازار مترادف نظام سرمایه‌داری شناخته شود و کلمه سرمایه‌داری را هم سخن سوسیالیست‌ها بدانند، پس ما یک نظام بازار داریم که صرفاً باید از قوانین بازار تبعیت کند. از سوی دیگر، استدلال می‌شود که تبعیت از قوانین بازار با فطرت انسان هم سازگار است و در نتیجه، اقتصاد اسلامی می‌شود همین اقتصاد بازار. به عبارت دیگر، اقتصاد اسلامی موضوعاً کنار خواهد رفت. مجدداً تأکید می‌کنم که بازار نهادی است که ویژگی‌های آن متخذ از مبنای نظام اقتصادی است.

البته همان‌گونه که گفته شد، سازوکار نظام سرمایه‌داری و مبنا و اهداف آن، سازگار با ویژگی‌های شیطانی انسان است زیرا مبتنی بر تکاثر سرمایه و تمتع از مادیات و حیات دنیوی است و به همین دلیل، بسیار جذاب است. اما صحبت بنده این است که در اقتصاد اسلامی، مبانی تنظیم امور اقتصادی، مطلقاً اصالت سرمایه، تکاثر سرمایه و تمتع از حیات دنیوی نیست.

محال است که در آیه‌ای از قرآن کریم، حیات دنیوی ذکر شده باشد اما شارع مقدس آن را مذمت نکرده باشد و در مقابل آن، حیات اخروی و اهمیت آن را مطرح ننموده باشد که برای انسان بسی بهتر است. اگر منظور از رشد تولید ناخالص داخلی کشور ما هم تنها همین رشد

حیات دنیوی باشد، هدف اقتصاد اسلامی این نبوده است. در نظام اسلامی، رشد و استقرار مبنای ارزشی اسلامی، به مراتب از تمام رشدهایی که نظام سرمایه‌داری در تولید مادیات و بهره‌مندی از حیات دنیوی داشته ارزشمندتر است.

البته منظور بنده این نیست که مسلمانان باید در فقر زندگی کنند و توان مادی نداشته باشند، بلکه بر عکس، لازم است که مسلمین توان اقتصادی و به ویژه توان نظامی داشته باشند و توان نظامی البته مستلزم توان اقتصادی است. منظور بنده این نیست که اقتصاددانان مسلمان اقتصاد را رها کنند و به دنبال اخلاق و ارزشهای اسلامی بروند و برنامه‌ریزی برای رشد اقتصادی نداشته باشیم. جامعه اسلامی باید رفاه داشته باشد اما رفاه واقعی در پرتو ارزشهای اسلامی تعریف می‌شود و در چارچوب موازین اسلامی به تحقق می‌رسد.

نظام سیاسی آمریکا متناسب و ملهم از نظام اقتصاد سرمایه‌داری است که مبتنی بر ولع، سرمایه‌داری شرکتی و تکاثر سرمایه است، در حالی که نظام سیاسی ما مبتنی بر ولایت فقیه است و ولایت فقیه، ولایت فقه است. در واقع قبل از اینکه ولایت شخص باشد، ولایت فقه است و فقه خود مبتنی بر کتاب خدا و سنت است. چنین نظامی، ماهیتاً اسیر سرمایه نیست بلکه متعبد و ملتزم به وحی و احکام الهی است و سازوکار و مبنا و اهداف متفاوتی دارد.

اگر بخواهیم بحث جایگزین نظام سرمایه‌داری را که جناب آقای دکتر خرمشاد به آن اشاره کردند مطرح کنیم، ممکن است نظر من برای شما بحث‌برانگیز باشد اما بنده یقین دارم و این یقین، مربوط به امروز و دیروز نیست، بلکه بیش از سی سال است که معتقدم جز در نظام جمهوری اسلامی ایران، در هیچ کشور اسلامی دیگر این الگوی جایگزین نمی‌تواند مطرح شود، زیرا نظام سیاسی آنها مبتنی بر ولایت نیست. نظام سیاسی ما تا وقتی متکی بر ولایت فقیه است می‌تواند نظام اقتصادی متناسب با نظام سیاسی خود را بسازد که دقیقاً همان نظام واقعی اقتصاد اسلامی است.

به بحث وال استریت برمی‌گردیم. بنده این جریان وال استریت را تشبیه می‌کنم به پانزده خرداد 1342 و به خاطر این تشبیه، عذرخواهی می‌کنم. بدون شک بیست و دوم بهمنی در پیش خواهد بود. این جریان را نباید ساده انگاشت. مردمی به خیابان‌ها آمده و حرکتی آغاز

کرده‌اند که اولاً سابقه‌ای در نظام سیاسی آمریکا نداشته است و ثانیاً نظام سیاسی از مدیریت آن قاصر است. آمریکا مجبور است که به سمت تغییر در فرهنگ مصرفی پیش برود و این برای مردم آمریکا دردناک خواهد بود. آمریکا جامعه‌ای مصرف‌زده است و تاکنون به این مصرف‌انبوه، افتخار هم می‌کرده، اما اکنون وارد مرحله دردناک اقتصادی شده است که اولین گام آن فشار بر مردم محروم است. بدیهی است چنین راهکار اجتناب‌ناپذیر، عکس‌العمل اجتماعی به دنبال خواهد داشت. آمریکا تا جایی که بتواند بحران خود را به کشورهای دیگر منتقل کند، بحران بدهی‌ها در اتحادیه اروپا و بحران یورو در 17 کشور عضو حوزه یورو نتیجه دنباله‌روی این کشورها از سیاستهای اقتصادی آمریکاست.

در نهایت جمع‌بندی بنده این است که نظام اقتصاد سرمایه‌داری نقطه عطف خود را گذرانده و وارد یک فضای دردناک ریاضتی شده است که نتیجه آن، بحران‌های اجتماعی ناشی از فشار بر طبقات محروم و متوسط جامعه است که به صورت فزاینده ظاهر خواهد شد. آیا موضع آمریکا در روابط بین‌الملل چگونه تغییر خواهد کرد؟ به هر حال بحث بیشتر درباره این شرایط، ما را وارد حوزه روابط بین‌الملل می‌کند و در این حوزه‌هاست که جمهوری اسلامی ایران می‌تواند نقش‌های بسیاری ایفا کند. ایران می‌تواند منافع خود را در این تحولات سیاسی، به صورت صحیحی تأمین نماید، به‌ویژه اینکه با عراق، رابطه دوستانه‌ای داریم و این رابطه، فرصت خاصی برای جمهوری اسلامی است تا در تعاملاتی که در شرف تکوین است با تکیه بر روابط دوستانه با برخی کشورهای همسایه و تحولات ناشی از بیداری اسلامی در منطقه و همچنین شکست‌های پی‌درپی آمریکا در عراق و افغانستان، با طراحی ظریف سیاست خارجی که مبتنی بر آینده‌نگری و تحولات استراتژیک آینده باشد، نقش خوبی را ایفا نماید.

اجازه می‌خواهم اکنون به سؤالات مطرح‌شده توسط جناب آقای دکتر خرمشاد به اجمال پاسخهایی را عرض کنم.

1. چرا این جنبش، جنبش علیه وال‌استریت نامیده می‌شود و وال‌استریت سمبل و مظهر چه چیزی است؟

همان‌گونه که اشاره شد، سه سال پس از بحران سپتامبر 2008 و ظهور آثار اقتصادی نامطلوب آن که طبقات محروم و متوسط جامعه را فرا گرفت و فشار فزاینده‌ای را بر این طبقات موجب گردید، طبیعی بود که تبعات اجتماعی این بحران، آشکار شود. همان‌طور که جناب آقای دکتر خرمشاد به زیبایی مطرح فرمودند، تحولاتی که در جریان بیداری اسلامی در کشورهای عربی و از جمله میدان التحریر مصر اتفاق افتاد، در میدان کوچکی واقع در منطقه وال‌استریت هم [به گونه‌ای دیگر] به وقوع پیوست. وال‌استریت، مظهر نظام مالی و سلطه مالی آمریکاست و نهادهای بزرگ مالی و اعتباری و بورسها، همه در این حوزه جغرافیایی به نام وال‌استریت قرار دارند.

در هفدهم سپتامبر سال جاری (2011)، بنا به اقوال متفاوت، بیست، سی و یا به گفته برخی دیگر صد نفر در این میدان کوچک واقع در منطقه وال‌استریت جمع شدند. هنوز چهار هفته از این جریان نگذشته بود که موج آن به نود و هفت شهر آمریکا رسید. نکته قابل توجه این است که این میدان، گنجایش بیش از سه هزار نفر را ندارد. البته تنها صحبت از این میدان نیست، بلکه هر نوع ارتباط کامپیوتری و الکترونیکی که ایجاد شود، تا سیصد هزار نفر در سطح جهانی وارد شبکه می‌شوند. یعنی هر ارتباطی که از آن میدان به بیرون مخابره می‌شود حدود سیصد هزار مراجعه‌کننده در سطح دنیا دارد. صحبت ما از چنین حرکت مردمی است. جالب است که در کشور ما برخی معتقدند که این معترضان، چپی‌های نوین یا سوسیالیست‌های مدرن هستند که نشان می‌دهد چقدر درک ناقصی از این مسئله دارند.

اکنون مردم دنیا پذیرفته‌اند که معترضین، طبقات محروم و متوسط جامعه هستند و این اعتراضات، به بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا سرایت کرده و از آنجا به کشورهای اروپایی و حتی کشورهای آمریکای لاتین رسیده است. اما این حرکت، کاملاً توده‌ای و سازمان‌نیافته است، بدین معنا که در حال حاضر نه رهبری دارند و نه نظامی را هدف قرار داده‌اند. شعارهای آنها شعارهای مردمی است و نوعاً از اختلاف طبقاتی ناراضی هستند که این البته ساده‌ترین تحلیل از یک فساد عمیق در نظام است. البته از توده‌های مردم، انتظار نمی‌رود که تحلیلگر نظام‌های اقتصادی-سیاسی باشند.

معارضان، مردم عادی هستند که گاهی هم شعارهای نسنجیده‌ای می‌دهند که نشان می‌دهد با سازوکار نظام سرمایه‌داری، چندان آشنا نیستند. به عنوان مثال چون می‌دانند ریشه این مشکلات، نهادهای مالی است، شعار می‌دهند که بورسهای موجود در وال‌استریت را اشغال کنید، در حالی که اکنون بیشتر معاملات در بورسها به صورت الکترونیکی صورت می‌گیرد و معامله‌گران در برخی بورس‌های بزرگ دنیا، اساساً حضور فیزیکی در صحن بورس ندارند و معاملات آنان از طریق کامپیوتر انجام می‌شود. بنابراین، در پاسخ به این سؤال که چرا جنبش فعلی وال‌استریت را نشانه‌گیری کرده است باید گفت که چون نماد مالی آمریکا است و ریشه مشکل، از همین نهادهای مالی - اعتباری بوده است.

## **2. آیا جنبش علیه وال‌استریت، جنبش علیه سرمایه‌داری است؟**

همه چیز حاکی از آن است که جنبش علیه وال‌استریت، جنبش علیه سرمایه‌داری است، از شعارهای مردم عادی گرفته تا تحلیلی که متخصصان ارائه می‌دهند.

## **3. آیا این جنبش به معنای بحران در نظام سرمایه‌داری است؟**

قطعاً همین‌طور است. این جنبش، نمود بحران در ذات این نظام است. البته، جنبش وال‌استریت، آغاز و نقطه شروع کار است و در آینده، پیامدهای زیادی به دنبال خواهد داشت. دست‌کم بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا شاهد تظاهرات گسترده مردمی علیه نمادهای مالی نبوده است. پیش از آن در جریان بحران‌های دهه 1930، اعتراضات گسترده‌ای شکل گرفت، اما چون وسایل ارتباط جمعی به صورت کنونی نبود، اعتراضات هرچند گسترده نمی‌توانست تأثیر جهانی داشته باشد.

## **4. شکاف طبقاتی «یک-نود و نه» تا چه حد عینی و جدی است؟**

همان‌گونه که گفته شد، سه سال فشار بر توده‌های مردم، باعث پدید آمدن نوعی نارضایتی گردید که حاصل شکاف طبقاتی فزاینده در جامعه آمریکاست و یک پرخاش و عکس‌العمل اجتماعی را ایجاد کرد که ادامه دارد و به انحاء دیگر ادامه خواهد یافت.

**5. آیا شعار «یک-نود و نه» جنبش وال استریت، کوس ناکارآمدی نظام سرمایه‌داری است؟**

دقیقاً همین‌طور است. هدف از این جنبش، زیر سؤال بردن کارکرد و سازوکار نظام سرمایه‌داری است هرچند تحلیل مبنای این نظام و غیرالهی بودن این مبنا را نمی‌توان از معترضان وال استریت انتظار داشت.

**6. آیا چنین شکاف عمیق اقتصادی-اجتماعی به طبیعت نظام سرمایه‌داری برمی‌گردد؟**

تحلیل‌های اقتصادی نشان می‌دهد که جواب این سؤال نیز مثبت است. حل این بحران از طریق توزیع درآمد یعنی گرفتن مالیات از عده‌ای و دادن آن به افراد دیگر یا توسعه نظام تأمین اجتماعی، ممکن نیست. بلکه این مشکل، ریشه در مبانی نظام سرمایه‌داری دارد.

**7. آیا سرمایه‌داری می‌تواند بر طبیعت خود غلبه کرده و انقلاب ماهوی برای غلبه بر بحران در خود ایجاد کند؟**

چنین کاری مطلقاً ناممکن است. نظام سرمایه‌داری، ماهیتاً بحران‌زاست و تاکنون به گونه‌ای بوده است که بحران خود را از طریق صدور بحران به خارج از خود تخفیف داده است و سازوکار لازم برای حل بحران را ندارد. همان‌طور که گفته شد، بحرانی که در سال 2008 آغاز گردید و هنوز استمرار دارد حتی به کشورهای اروپایی و آسیایی نیز سرایت کرده و با بحران‌های درونی نظام اتحادیه اروپا تلفیق شده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا بنا به ماهیت خود و اختلافات فرهنگی و تفاوت‌هایی که در ساختارهای اقتصادی دارند، اصلاً قابل جمع در یک اتحادیه نیستند. در سال 1957 اولین سنگ‌بنای اتحادیه اروپا بنیان گذاشته شد. ابتدا اتحادیه زغال‌سنگ و فولاد بود و هدف آن، جلوگیری از ایجاد جنگ بین کشورهای اروپایی بود که سال‌ها با یکدیگر جنگ و درگیری داشتند.

اکنون پس از سال‌ها، آثار گسست این کشورها مجدداً در حال ظاهر شدن است و اتحادیه اروپا نشان داده است که به لحاظ عملی، قدرت انسجام ندارد و نمی‌تواند یکپارچه باشد و نهایتاً به صورت ایالات متحد اروپا درآید. آلمان دیگر حاضر نیست زیر بار مشکلات اقتصادی سایر کشورها برود و فرانسه ساز خود را می‌زند. انگلیس که همه جا عامل نفوذی و

پیش‌مرگ آمریکا در اتحادیه اروپا بوده و هست و مشکلات جدی خود را دارد. دولتهای یونان و پرتغال در شرف واژگونی هستند و با بحرانهای جدی سیاسی دست و پنجه نرم می‌کنند و صحبت از جدا شدن آنها از حوزه یوروست هرچند که وقوع چنین امری برای کمیسیون اتحادیه اروپا بسیار سنگین است و آنها مقاومت جدی خواهند کرد. بنابراین، می‌توان گفت نظام سرمایه‌داری، ساز و کار تصحیح درونی خود را ندارد.

## 8. تأثیر این بحران بر اقتصاد و نظام بین‌الملل چیست؟

همان‌گونه که اشاره شده، بحران مالی - اعتباری سپتامبر 2008، منجر به بحران بدهی‌های 2011 اتحادیه اروپا شد و در واقع زمینه‌ای ایجاد کرد تا مشکلات ذاتی این نظام‌ها که به صورت سرکوب‌شده و کنترل‌شده بود، آشکار شود. این بحران، از آمریکا آغاز شد و هم‌اکنون هیچ‌امیدی برای حل این بحران در آمریکا و در اتحادیه اروپا در کوتاه‌مدت و میان‌مدت وجود ندارد. البته این سخن، بدان معنا نیست که پایان نظام اقتصاد سرمایه‌داری فرارسیده است و به زودی شاهد جایگزین شدن نظامی دیگر به جای نظام سرمایه‌داری خواهیم بود. خیر، اینطور نیست.

نکته قابل توجه این است که این بحران، از درون نظام سرمایه‌داری نشأت گرفته است و طرح و نقشه و یا خطای سیاست‌گذاری هم نبوده است. این مسئله، بسیار مهم است. اکنون برخی افراد ناآگاه در داخل کشور، تصور می‌کنند که علت بحران بدهی‌ها در اتحادیه اروپا و بحران سال 2008 در آمریکا این بوده که از موازین نظام سرمایه‌داری، انحراف شده است! به اعتقاد این افراد، نظام سرمایه‌داری، نظام پاک و مقدسی است، اما چون از موازین آن تخطی شده، بحران ظاهر شده است. به عبارت دیگر، خطای سیاست‌گذاری توسط سیاستمداران آمریکا و شرکت‌های بزرگ مالی و اعتباری را علت این بحران می‌دانند. به باور این افراد، نظام سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت و عدم مداخله دولت است و اگر این اصول رعایت شود این نظام اساساً بحران‌زا نخواهد بود. بنابراین، راهکار پیشنهادی این افراد برای برون‌رفت از بحران این است که اساساً دخالتی انجام نگیرد و رقابت تشویق شود و اگر شرکتهای مالی یا بانکهایی در

حال ورشکستگی هستند، اجازه بدهیم تا نابود شوند. در واقع با این کار، سازمانهایی که ناکارآمد هستند حذف می‌شوند و آنهایی که کارآمد هستند، باقی می‌مانند.

این سخنان، نشان می‌دهد که این افراد در چه خواب عمیقی هستند که چنین خوابهای زیبایی می‌بینند. متأسفانه از این حقیقت غافلند که نظام سرمایه‌داری بر اساس اصالت سرمایه شکل گرفته است و هدف آن تکاثر سرمایه و حداکثر سود و حداکثر تمتع از مادیات است و وظیفه دولت‌ها، رفع موانع تکاثر می‌باشد. قوانین و نظامهای حقوقی هم برای ایجاد تسهیلات در فرایند تکاثر است. این تکاثر سرمایه که به صورت تولید انبوه ظاهر می‌شود، بنا به اقتضای پویایی سرمایه، مرزها را درمی‌نوردد و جهانی می‌شود؛ چیزی که عملاً اتفاق افتاده است. به‌عنوان مثال، یکی از دلایل حضور نیروی نظامی در خلیج فارس، این است که جریان امنیت نفت و گاز به مغرب‌زمین حفظ شود و فرآیند تکاثر نظام سرمایه‌داری از حیث تأمین انرژی فسیلی با اختلالی مواجه نگردد. در چنین نظامی، حتی ارزش انسان به میزانی است که به فرایند تکاثر کمک می‌کند.

از این منظر، نظام سیاسی کارا، نظامی است که به فرایند تکاثر شدت می‌دهد ضمن آنکه این نظام سیاسی، ماحصل همین فرایندهای تکاثر است، فرایندهایی که در آنها شرکت‌های مالی و اعتباری حکومت می‌کنند. این شرکت‌ها اکنون چندملیتی شده‌اند و در حال حاضر هم که صحبت از حل این بحران است، به دنبال نجات سرمایه هستند نه نجات انسان‌ها. بر طبق این ایدئولوژی، نباید به دنبال نجات کارگری بود که بیکار شده است، بلکه باید به دنبال نجات سرمایه بود، زیرا اگر سرمایه نجات پیدا کند، کارگر هم در مرحله بعد استخدام می‌شود. در واقع، تا زمانی که نظام سرمایه حفظ نشود و امنیت برای سرمایه‌دار وجود نداشته باشد، حمایت از کار و کارگر و طبقات محروم و مستضعف فایده‌ای ندارد.

امروزه میلیاردها دلار به بانک‌ها و نهادهای مالی برای نجات آنها از ورشکستگی کمک می‌شود و این وجوه نهایتاً از مردمی گرفته می‌شود که تحت فشار هستند و در واقع قربانی همین بحران هستند. بدهی آمریکا در نهایت باید توسط همین اقشار متوسط و محروم جامعه پرداخت شود زیرا بر قشر مرفه و سرمایه‌دار بدین دلیل که تکیه‌گاه این نظام هستند، نمی‌توانند

فشار وارد کنند. دولت آمریکا، مرتباً استقراض می‌کند اما در نهایت، همین مردم متوسط و ضعیف هستند که باید قرض‌ها را پرداخت کنند.

## 9. آیا نظام سرمایه‌داری نقطه خاتمه‌ای دارد؟

به اعتقاد من، اصلاً این طور نیست و دلایل زیادی بر این مدعا دارم. اعتقاد بنده این است که نظام سرمایه‌داری، با جنبه شیطانی انسان‌سازگاری و تناسب کامل دارد. هر جا که صحبتی در این مورد پیش می‌آید، همه می‌گویند: مگر به دنبال منافع شخصی بودن، بد است؟! اگر کسی از طریق موازین شرعی و کسب حلال به دنبال منافع مادی باشد، از نظر اسلام هم کار بدی انجام نمی‌دهد بلکه پسندیده هم هست. به هر حال در هر نظامی هر کس به دنبال منافع خود است، سرمایه‌دار هم در نظام سرمایه‌داری به دنبال منافع خویش است. حتی برخی پا را از این فراتر می‌گذارند و معتقدند که سرمایه‌داری، واژه‌ای کمونیستی است و گرنه، یک اقتصاد منطقی و علمی داریم به نام علم اقتصاد و سازوکاری برای آن تعریف شده و از این بابت، اقتصاد اسلامی یا هماهنگ با علم اقتصاد و دلالت سیاست‌گذاری‌های آن است و یا در عدم هماهنگی است، که البته در این مختصر، فرصت وارد شدن به اشکالات این بحث را نداریم.

نکته مهم و قابل تأمل، در تعادل و هماهنگی نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. سرمایه‌داری، نظام اقتصادی است که بر مبنای اصالت سرمایه به دنبال تکاثر سرمایه و حداکثرسازی سود بنگاهها و حداکثرسازی تمتع از مادیات شکل گرفته است و نظام سیاسی متناسب با خود را می‌طلبد و این هر دو، به نظام فرهنگی خاص خود نیاز دارند که به لحاظ ایدئولوژی توجیه‌گر هر دو نظام سیاسی و اقتصادی باشد ضمن آنکه این سه نظام، بر یکدیگر تأثیر متقابل نیز دارند. آنچه در اقتصاد اسلامی اهمیت دارد، چنانکه قبلاً نیز عرض کردم، هماهنگی نظام اقتصادی با نظام‌های سیاسی و فرهنگی است. نظام فرهنگی و سیاسی در اسلام از کلام وحی و سنت نتیجه می‌شود و وظیفه ما اقتصاددانان این است که نظام اقتصادی خود را متناسب با آن نظام‌های سیاسی و فرهنگی طراحی کنیم. بدیهی است منفعت، سود، بهره‌مندی از مادیات و حیات دنیوی همه و همه در نظام اقتصاد اسلامی نیز هست اما اولاً

مبنای تنظیم امور اقتصادی نیست و ثانیاً نباید و نمی‌تواند نظام‌های سیاسی و فرهنگی را شکل بدهد.

در نظام اقتصاد سرمایه‌داری، چون مبنا همان اصالت سرمایه و هدف چیزی جز تمتع بیشتر از حیات دنیوی نیست پس مبنایی شیطانی دارد. تا زمانی که نظام‌های سیاسی بر مبنای الهی شکل نگرفته‌اند و نظام اقتصادی متناسب با خود را تولید نکرده‌اند، مبنای شیطانی نظام سرمایه‌داری نه تنها استمرار خواهد یافت بلکه از جذابیت شیطانی خاص خود بهره‌مند خواهد بود. از این رو، تا استقرار حکومت جهانی اسلامی، نظام سرمایه‌داری همچنان ادامه خواهد داشت.

**10. آیا می‌توان یک نظام اقتصادی جانشین برای نظام اقتصادی سرمایه‌داری تصور کرد و در صورت مثبت بودن پاسخ، آن نظام اقتصادی چیست؟**

از دیدگاه بنده، جز نظامی که بر مبنای الهی استوار باشد، جایگزینی برای نظام سرمایه‌داری متصور نخواهد بود و آمریکا به‌درستی خطر این نظام اسلامی را درک کرده و از آغاز انقلاب اسلامی تاکنون، آن را نشانه گرفته است.